

تأثیر اندیشه هایک بر ایدئولوژی های سیاسی راست و چپ

مجید استوار *

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

(تاریخ دریافت: ۸۵/۹/۱۳ - تاریخ تصویب: ۸۶/۱/۲۷)

چکیده:

طی سال های متمادی پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد کینزی و رفاهی در اروپا و بسیاری از کشورها حاکم بود. با پیش آمدن رکود اقتصادی دهه ۷۰ میلادی و شکست دولت های رفاهی، اقتصاد بازار از سوی رای دهندگان و سیاستمداران کشورهای غربی مورد توجه قرار گرفت. هایک یکی از معدود اندیشمندانی بود که در قرن بیستم با مطرح کردن نظم خودجوش اقتصادی و اقتصاد بازار بطور نظری و عملی به مخالفت با دولت کینزی و رفاهی پرداخت. این مقاله با استفاده از نظریه های هنجاری و انتخاب عقلایی و با رویکرد اندیشه سیاسی، به دنبال اثبات این فرضیه است که نظم خودجوش اقتصادی هایک، یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در نزدیکی ایدئولوژی های سیاسی پایان قرن بیستم اعم از راست و چپ بوده است. فروپاشی بلوک شرق، ظهور جنبش های جدید اجتماعی و همه گیر شدن بازارهای مالی جهانی نیز از دیگر عواملی بودند که در کاهش اختلافات ایدئولوژی های راست و چپ و پذیرش اقتصاد بازار و دولت حداقل تأثیری بسزا داشتند.

واژگان کلیدی:

نظم خودجوش اقتصادی-ایدئولوژی های راست و چپ- اقتصاد بازار - نظریه هنجاری-

جنبش های جدید اجتماعی - جهانی شدن

مقدمه

با آغاز قرن بیست و یکم، اهمیت بازنگری در دستاوردهای فکری قرن بیستم هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. سده بیستم عصر دگرگونی بنیادهای فکری و عرصه‌های مختلف زندگی انسان بود. در این قرن ما شاهد اندیشه‌های سیاسی متضاد و متنوع بودیم که به نوعی از علایق آدمیان نشأت می‌گرفت و این تنوع، تجارب تاریخی مهم و پرهزینه‌ای را برای آیندگان به میراث گذاشت.

بی‌تردید مارکسیسم و لیبرالیسم از مهم‌ترین مکاتب سیاسی قرن بیستم بودند. تحولات فکری ایدئولوژی‌های راست و چپ باعث تجدید نظر در اندیشه سیاسی و اقتصادی از سوی بسیاری از متفکران و به تبع دولت‌ها شد.

یکی از فیلسوفان سیاسی قرن بیستم که آوازه‌ای جهانی دارد و اندیشه وی یکی از علل تغییر نگاه دولت‌ها و اندیشمندان اقتصادی و سیاسی نسبت به مباحث لیبرالیسم، دولت و اقتصاد شد، فریدریش آگوست فون‌هایک (Friedrich August Von Hayek) است. این اقتصاددان نئولیبرال اتریشی تبار و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۷۴ میلادی معتقد است دخالت دولت در اقتصاد به بهانه عدالت اجتماعی، باعث پیدایش توتالیترالیسم و از میان رفتن آزادی فردی می‌شود.

لیبرالیسم کلاسیک در ابتدای قرن بیستم بی‌محابا می‌تاخت اما این فرزند نوپا اوضاعی آشفته را تجربه کرد. رکود اقتصادی ۱۹۳۰ میلادی نظام بازار آزاد لیبرال‌ها را به چالش کشید. پس از آن بحران و با آغاز دومین جنگ جهانی، لزوم دخالت گسترده دولت در اقتصاد که خاص جوامع جنگ زده نیز بود، بیشتر شد. نظریات کینز در خصوص دخالت گسترده دولت در اقتصاد از محبوبیت عمومی برخوردار گردید.

لزوم بازسازی شهرها و اقتصاد ویران شده پس از جنگ جهانی دوم، دولت‌ها را از اختیاراتی بی‌اندازه برخوردار ساخت و دولت برنامه ریز با گسترش کمونیسم و دولت‌های فراگیر در اروپای شرقی و بسیاری از کشورهای بلوک شرق مورد توجه قرار گرفت. هایک معتقد بود که بایستی به اقتصاد فرصت داد تا راه خویش را به صورت خودجوش پیدا کند و هرگونه دخالت دولت به عنوان برهم زننده نظم طبیعی و خودجوش تلقی می‌گردد. هایک با طرح نظریه تقسیم معرفت (Division of knowledge) این ایده را رواج داد که شناخت در افراد مختلف پراکنده و در بین همه مردم به نسبتی وجود دارد. (Hayek, 1949:50). وی به سنت‌های گذشته، احترام بسیاری می‌گذارد و وجود نظم خودجوش (Spontaneous Order) را اساس رشد و شکوفایی جامعه می‌داند که در طول زمان و با تلاش همه انسان‌ها به

دست آمده است. بازار نمونه بارز وجود این نظم است که مبادله و آمد و شد به سهولت در آن جریان دارد.

با آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی، دولت های رفاهی و کینزی با بحران و شکست مواجه شدند. در این میان، نظریه نظم خودجوش هایک، اقتصاد بازار آزاد، دولت حداقل و غیرمتمرکز بسیار مورد توجه قرار گرفت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۹۰ میلادی و پیدایش جنبش های جدید اجتماعی در فرآیند جهانی شدن، سرعت گرایش به سوی سیاست های بازار آزاد و دولت حداقل فزونی یافت و ایدئولوژی های راست و چپ با کاهش اختلاف ایدئولوژیک، سیاست های بازار و دولت حداقل را بیش از پیش مورد عنایت قرار دادند. به نظر می رسد نظریه نظم خودجوش هایک یکی از دلایل هماوایی این ایدئولوژی ها در پایان قرن بیستم بود.

در آغاز به رهیافت نظری این مقاله می پردازیم. سپس برخی از دلایل هماوایی ایدئولوژی های راست و چپ را برای اثبات فرضیه خود خواهیم آورد.

مباحث نظری

الف. نظریه سیاسی هنجاری و انتخاب عقلایی

نظریه سیاسی هنجاری با کشف و بکارگیری اندیشه اخلاقی در عرصه روابط و عمل سیاسی سر و کار دارد. این نظریه به عنوان یکی از رویکردهای قدیمی علم سیاست، واجد عناصر توصیفی و تجویزی بسیار است. اینکه حکومت خوب چیست؟ چه کسانی باید حکومت کنند و نظم در جامعه چگونه شکل می گیرد، بخشی از دغدغه های این نظریه است. «تمام فعالیت های سیاسی به نحوی با یک نظام یا مقوله ارزشی ارتباط دارند. معمولاً موضع گیری های سیاسی برای آنکه موثر باشد بر یک یا چند پدیده ارزشی استوار است. دولت ها از طریق فعالیت های تبلیغاتی، ارزش های مورد عنایت مردم و توده ها را مخاطب قرار می دهند. احزاب سیاسی روی نظام های ارزشی جامعه مانور و جهت گیری می کنند. گروه های ذینفوذ با توسل به ارزش های خاص یا عام، مشروعیت فعالیت های خود را توجیه می کنند. سر مقاله نویس ها، سخنرانان اجتماعی، اعلامیه های انتخاباتی و نطق های پارلمانی با بهره گیری از بار ارزشی پدیده های سیاسی اجتماعی در مخاطبین خود نفوذ می کنند» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۵۵).

در قرن بیستم سه مکتب اصالت فایده، لیبرالیسم و اجتماع گرایی (Communitarian) بیشترین تأثیر را بر رویکرد هنجاری گذاشتند.

اصل فایده مبتنی بر سود انگاری بشر است. فایده‌گرایان معتقدند که هر نوع حرکت و تمایل بشر به موضوعی مبتنی بر سود و منفعت شخصی است. به عقیدهٔ بنتهام « طبیعت، انسان را تحت سلطهٔ دو خداوند مقتدر قرار داده است، لذت (Pleasure) و الم (Pain) ... اینان بر همهٔ اعمال و اقوال و اندیشه‌های ما حاکمند؛ هر کوششی که برای شکستن این یوغ به خرج دهیم، حاکمیت آنها را بیشتر تأیید و تسجیل می‌کند. انسان در عالم الفاظ ممکن است مدعی نفی حاکمیت آنها شود، ولی در عالم واقعیت همچنان دستخوش و تابع آنها باقی می‌ماند.» (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۲۴-۲۳).

بسیاری دفاع از دولت رفاه (welfare state) را بر مبنای مکتب اصالت فایده تحلیل می‌کنند. « دفاع از دولت رفاه را می‌توان بر مبنای زمینه‌های فایده‌گرایانه انجام داد که در پی تأمین بیشترین شادمانی برای بیشترین تعداد مردم است. بدین ترتیب دولت رفاه لازم است زیرا به عنوان مثال، آنانکه دارای کالاهای محدودی هستند، از بدست آوردن حداقل چند کالا مطلوبیت بیشتری بدست می‌آورند یا از آنجا که اقتصادهای رفاهی تقاضای جمعی را افزایش می‌دهند، منجر به افزایش رفاه عمومی می‌شوند» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۷۲).

رهیافت لیبرالیسم فردیت را مهمترین رکن نظریهٔ خود می‌داند و با انتقاد از مکتب اصالت فایده، آن را واجد اخلاقی غایت‌گرایانه و تجویزی برای کل جامعه، تفسیر می‌کند. این رهیافت از اثر گذارترین مکتب‌ها بر نظریهٔ هنجاری بوده است. سه اندیشمند لیبرال، رابرت نوزیک، جان رالز و فریدریش فون‌هایک مباحث مهمی را در خصوص آزادی، عدالت، دولت حداقلی و لیبرالیسم مطرح و به توسعهٔ نظریهٔ هنجاری کمک بسیاری کردند.

اصول عدالت رالز که عدالت به مثابهٔ انصاف نام گرفته است، تصویری از جامعهٔ لیبرال-دموکراتیک ارائه می‌دهد. وی عدالت را معطوف به ساخت جامعه و نهادهای آن می‌داند و بر این مبنا از آزادی و فرصت‌های برابر برای جامعه دفاع می‌کند (اصل اول) و معتقد است نابرابری اقتصادی و اجتماعی موجود در جوامع بایستی به صورتی باشد که به نفع محروم‌ترین افراد جامعه قرار گیرد. یعنی اگر توزیع ثروت ناعادلانه باشد، نبایستی فقرا از سطح عمومی رفاه که قبل از آن داشته‌اند، فقیرتر شوند (اصل دوم).

«طبق اصل اول عدالت رالز، می‌باید ثروت از طبقات بالا به طبقات پایین سرازیر شود و دولت به این منظور، در برابر گرایش عمومی بازار، به تمرکز سرمایه و ثروت موانعی ایجاد می‌کند. اما طبق اصل دوم عدالت، این گونه توزیع ثروت و مداخله دولتی، نباید از حدی فراتر رود که کارایی و تولید اقتصادی را کاهش دهد و به انگیزهٔ فعالیت اقتصادی افراد آسیب برساند» (الف، بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۴).

اما رابرت نوزیک با انتقاد از نظریه عدالت رالز، هر اصلی را که بخواهد از طریق توزیع ثروت بخشی از جامعه به بخشی دیگر، عدالت توزیعی را برقرار کند، به شدت انتقاد می‌کند. نوزیک نیز برای عدالت دو اصل قائل است: « نخست، اصل عدالت در به دست آوردن راه، که مشخص می‌کند چیزهایی که مالکان ندارند چگونه می‌توانند به دست آورند (برای نخستین بار) به تملک اشخاص درآیند. دوم، اصل عدالت در انتقال راه، که مشخص می‌کند چگونه چیزهایی که قبلاً مالکان داشته‌اند (به طور مشروع) مال اشخاص دیگر می‌شوند» (فوربست، کینز و ساپر، ۱۳۸۰: ۲۷۹).

اگر افراد ثروتمند، ثروت خود را بدون تجاوز به حقوق دیگران و از راه‌های قانونی به دست آورده باشد، در آن صورت دولت حق ندارد، ثروت آنان را بدون رضایت به اقشار فقیر واگذار کند. وی معتقد است که وظیفه دولت، جمع‌آوری مالیات، حفظ نظم و امنیت عمومی است، که این وظایف نیز می‌تواند به بخش خصوصی و نیز انجمن‌های حمایتی بجای دولت‌ها سپرده شود. بطور کلی نوزیک در خصوص عدم دخالت دولت در جامعه به آرای آنارشیست‌ها نزدیک می‌شود و شان دولت را جز انجمن‌های داوطلبانه که در خدمت جامعه هستند و بابت خدمات پول می‌گیرند، چیز دیگری نمی‌داند. هایک نیز مخالف هر گونه دخالت دولت در اقتصاد است. وی بهترین مثال برای اجرای عدالت راه، نظم خود جوش موجود در بازار می‌داند که افراد فعال در آن بدون دخالت دیگران به داد و ستد و تعیین قیمت می‌پردازند. از نظر وی نظام قیمت‌ها یک نوع نظم خودجوش است که انسان قبل از درک کلیت آن، استفاده از آن را یاد گرفته است (Hayek, 1945: 519-530).

وی برقراری عدالت اجتماعی توسط دولت را باعث ناکامی جامعه تلقی کرده و با این استدلال که چون وسیله سرمایه‌گذاری بیشتر را از افراد می‌گیرد، پس از مدتی منجر به فرار سرمایه‌ها خواهد شد.

سومین گروه در توسعه نظریه هنجاری، اجتماع‌گرایان بودند که با نقد اهداف فرد گرایانه رهیافت لیبرالی، فرجام خوشی برای آن متصور نبودند.

این رهیافت برای سنت‌های اجتماع احترام فراوان قایل است و فرد با مسئولیت را که درون اجتماع بشری فعالیت می‌کند و فهم همدلانه و مشترک از زندگی اجتماعی ارایه می‌دهد را بهترین صورت ممکن می‌داند.

«نقضی که این نظریه در لیبرالیسم کشف می‌کند، ناتوانی آن در سازندگی یک سیاست نفع عمومی است، چون به این باور متعهد است که هر فرد باید زندگی خویش را به دلخواه خود پیگیری کند. این خلاء اخلاقی می‌تواند به جامعه امکان دهد که به طرز کاملاً حقیقی از هم بپاشد، زیرا افراد جامعه که مقید به تکلیف اجتماعی و مسئولیت اخلاقی نیستند فقط به منافع و حقوق خودشان می‌اندیشند. از این رو، در دراز مدت امکان دارد که یک جامعه لیبرال، تهی

از منابع فرهنگی شود که برای مهار کردن خودپسندی عنان گسیخته افراد یا گسترش همکاری و تلاش جمعی ضرورت دارد» (هیود، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

نظریه انتخاب عقلایی در دهه ۱۹۵۰ میلادی طرفداران بسیار یافت. در این دهه دولت‌های رفاه از قدرت سیاسی و اقتصادی نیرومند برخوردار بودند. لزوم دخالت‌های دولت در بازسازی اقتصادی و اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم در اروپا باعث شد که نظام سهمیه بندی و توزیعی همچنان ادامه یابد. اما با آغاز دهه ۷۰ میلادی و بحران‌های اقتصادی، تورم و بیکاری پیش آمده در بسیاری از دولت‌های رفاهی، سبب گشت که بسیاری از جوامع غربی با نگاهی مایوسانه از نظام‌های رفاهی و توزیعی روی برگردانند.

بر اساس اصل عقلانی، هر فردی برای رسیدن به پیشرفت و موفقیت به محاسبه سود و زیان خود می‌پردازد و هر مبنایی را که به سود او باشد، مورد انتخاب قرار می‌دهد. شکست دولت‌های رفاه در دهه ۷۰ میلادی بر مبنای زبانی که به آحاد جامعه وارد می‌ساخت، باعث تغییر رفتار رأی‌دهندگان در آن سال‌ها در انگلیس و آمریکا شد. آنتونی راونز مطالعاتی مبسوط را در خصوص رفتار انتخاباتی افراد و رقابت حزبی انجام داد که نشان می‌دهد رای دادن بر اساس منافع اقتصادی و یا هر نوع منافع شخصی فرد می‌تواند صورت گیرد.

«مفروض بنیادین این نظریه آن است که رفتار سیاسی را می‌توان بعنوان نتیجه انتخاب‌های افراد که به دنبال نفع شخصی خود بوده‌اند، فهمید. طرفداران نظریه انتخاب عقلایی تلاش کرده‌اند مسایل زیادی را در رشته علوم سیاسی از رقابت انتخاباتی گرفته تا رفتار بوروکراتیک تبیین نمایند. ادبیات متنوعی در انتخاب عقلایی شامل نظریه بازی‌ها، نظریه انتخاب اجتماعی و نظریه انتخاب عمومی ارائه شده است. به ویژه نظریه انتخاب عمومی در استدلال‌های خود دارای گرایش راست نو (New Right) به شکلی بسیار قوی، هنجاری و ضد دولتی است» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۵).

این نظریه به افعال رأی‌دهندگان دقت ویژه‌ای دارد که منجر به تغییراتی گسترده در سطوح ساختار قدرت می‌گردد که بر اساس همین منفعت سودانگاری، افراد دست به انتخاب می‌زنند. بنابراین توجه نظریه عقلایی به اقتصاد بازار به معنی اینست که بازار بیش از بوروکراسی‌های عمومی عرضه‌کننده انتخاب است، در حقیقت این نظریه فردگرایانه و ذهنی است و نهایتاً به اقتصاد نئوکلاسیک باز می‌گردد. (فیس پاتریک، ۱۳۸۳: ۴۱).

اندیشه‌های یک نیز بر مبنای نوعی انتخاب هنجاری و عقلایی نیز هست. چرا انسان به دنبال حداکثر سود و رفاه است؟ چرا اقتصاد بازار بیشترین سود را برای افراد یک جامعه به ارمغان می‌آورد؟ از نظر وی، وجود نظم طبیعی و خودجوش اساس وجود یک جامعه آزاد است. در اقتصاد بازار آزاد این نظم به وفور مشاهده می‌شود. هر کس بر اساس تصمیم فردی به سود یا

زیان می‌رسد و در این سیستم هر کس می‌تواند به دیگران خدماتی برساند، بدون آنکه همدیگر را دیده یا بشناسند.

تا پیش از دهه ۷۰ میلادی اقتصاد متمرکز دولتی و کینزی بر دنیا حاکم بود. دولت‌ها با مسئولیت‌های وسیع و برنامه‌های فراگیر مدیریت اقتصاد و توسعه را بر عهده داشتند. برنامه‌های دولت‌های رفاه، مبنای پیروزی احزاب سیاسی طرفدار اقتصاد دولتی در آن سال‌ها بود.

با آغاز دهه ۷۰ میلادی و آغاز بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، دولت‌های رفاه به شدت مورد انتقاد قرار گرفتند. ناکارآمدی دولت‌های رفاه توجه سیاستمداران را به اندیشه‌های انتقادی و ضد رفاهی جلب نمود.

اندیشه هایک در آن ایام بسیار مورد توجه قرار گرفت. پیروزی تاچر در انگلستان و ریگان در آمریکا، باعث قوام اندیشه اقتصاد بازار شد. دولت‌های جدید پذیرفتند که اقتصاد بازار برای رشد و تحول متکی به ساز و کار خودجوش و طبیعی است که فقط با عدم دخالت گسترده دولت مهیا می‌گردد. اقتصاد بازار به هنجاری جدید تبدیل و جایگزین هنجار دولت رفاه شد. مردم نیز بر اساس انتخابی سود محور الگوی هایک را در انتخابات متعدد مورد پذیرش قرار دادند. بر همین مبنای نظر می‌رسد ایدئولوژی‌های راست و چپ در پایان قرن بیستم با این نگاه عقلانی به انتخابی آگاهانه رسیدند و بر اساس الگویی جهانی با کاهش اختلافات خود، اندیشه نظم خودجوش و اقتصاد بازار آزاد را به عنوان رویکردی هنجاری مورد قبول قرار دارند.

ب) زمینه‌های فکری و عملی نظم خودجوش اقتصادی

یکی از محورهای اساسی اندیشه هایک، آزادی است. وی آزادی را بدون هر گونه دخالت خارجی تعریف می‌کند. از نظر هایک، آزادی فرد با هیچ نیروی حتی نیروی اخلاقی محدود نمی‌شود، بلکه قدرت انتخاب فرد در گزینش اخلاقی یا غیراخلاقی آزاد بودن مهم است. وی از آنجا که آزادی را فرصتی برای انتخاب بد بودن یا خوب بودن می‌داند، هرگونه تعریف اخلاقی از آزادی که بیانگر آزادی مثبت باشد را رد می‌کند و بر آزادی منفی صحه می‌گذارد.

منظور از آزادی عمدتاً آزادی سیاسی و فردی است که محدود شدن قدرت دولت توسط حکومت قانون، اندیشه مرکزی این آزادی سیاسی را تشکیل می‌دهد. هایک این آزادی عمل را در نظم بازار متجلی می‌بیند. وی این نظم را کاتالاکسی (Catalaxy) می‌نامد. در یونان قدیم به مبادله، رفت و آمد و دشمن را به دوست تبدیل کردن کاتالاکسی می‌گویند.

«بازی کاتالاکسی درست به این علت در تخصیص منابع از هر طرحی کارآمدتر است که تصورات انسانی را از اینکه به هر کس حقاً چه می‌رسد نادیده می‌گیرد و پاداش را بر حسب

این اعطا می‌کند که تحت قواعد یکسان در این بازی چه کسی به موفقیت می‌رسد؟ من احساس می‌کنم که هر بازی که شانس همه را بیش از هر ترتیب شناخته شده دیگری افزایش دهد، نتیجه آن باید منصفانه دانسته شود تا زمانی که همه به قواعد یکسان گردن نهند و هیچ‌کس تقلب نکند» (هایک، ۱۳۸۲: ۲۲۱).

بازار از نظر هایک نهادی خودجوش است که جریان تحولی چند هزار ساله از مبادله و معامله را پشت سر دارد. بر اساس نظریه تقسیم معرفت وی، شناخت در بین همه افراد بازار به نسبت وجود دارد که فرد در سپهر آزادی دست به انتخاب و معامله می‌زند. این انتخاب آزادانه از نظر هایک با دخالت دولت به نابودی و اضمحلال کشیده می‌شود. به همین دلیل وی از مخالفان و منتقدان سر سخت نظام های سوسیالیستی بود.

هایک نظام سوسیالیسم را وابسته به اراده رئیس یا یک فرد می‌داند که همه باید از او تبعیت کنند. سوسیالیست‌ها به مردم وعده بهشت می‌دهند و جهنم درو می‌کنند. نظم خود جوش هایک مبتنی بر کنش‌های طبیعی آدمی است و لزوماً با طرح و قصد از پیش طراحی شده ایجاد نمی‌شود.

«هایک بر این کشف مهم مندویل و آدام اسمیت شدیداً تاکید می‌کند که جامعه و نهادهای آن گرچه محصول عمل انسان‌ها هستند، نتیجه قصد و طرح آگاهانه آنها نیستند. نهادهای اجتماعی مهم نظیر زبان، اخلاق، حق، پول و بازار از این دست‌اند. هیچ ذهن بشری این نهادها را بطور آگاهانه طراحی نکرده است، اینها نتیجه تحولی تدریجی و طولانی‌اند. این تحول به صورت یک جریان انتخاب اصلی و آزمون و خطا که در آن ساختارهای غیرکارآمد به خودی خود حذف می‌شوند، عمل می‌کند. چنین تحولی به تدریج موجب پیدایش و تداوم نهادهای مفید و کارآمد می‌گردد. هایک به شباهت و نزدیکی این تفکر با نظریه داروین در مورد تحول انواع اذعان دارد و تاکید می‌کند که بر خلاف تصور عامه، این داروین بوده که تحت تأثیر نظریه پردازان نظم خود جوش، نظیر مندویل، هیوم، اسمیت، فرگسون و استیوارت، نظریه تحول انواع خود را مطرح ساخته است، زیست‌شناسی از اقتصاد تأثیر پذیرفته است و نه بر عکس» (غنی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۶).

هایک نظام قیمت‌ها را از اساسی‌ترین نظم‌های خودجوش در بازار اقتصادی می‌داند. این سیستم به طور خودجوش و با دخالت فرد فعالین بازار شکل می‌گیرد. در نظام بازار، رقابت وجود دارد و رقابت باعث می‌شود که افراد با هر ریسکی وارد بازار شوند و خود با تصمیم فردی به سود یا زیان می‌رسند.

نظام قیمت‌ها در یک دنیای معقول، با سرعتی وصف ناپذیر اطلاعات ضروری را در سطح جامعه و افراد پخش می‌کند و هیچ دستگاه ساخته عقل انسانی قادر به انجام آن نخواهد بود.

هایک معتقد است نظام قیمت ها از نوع نظم‌هایی خود جوش است که به مانند زبان آدمی، آنرا فرا می‌گیریم، پیش از آنکه مجموعه آنرا درک کنیم، اگر چه نتوان از آن استفاده صحیح کرد. تقسیم کار و استفاده از همه منابع بر اساس نظریه تقسیم معرفت و نظام قیمت ها قابل درک است (Hayek, 1945:519-530).

«حتی اگر نتوانیم پیش بینی کنیم که اشخاص خاص از این طریق سود خواهند برد یا نخواهند برد؛ بنابراین، نتایج این اکتشاف غیرقابل پیش بینی است و همه آنچه را که ما با بکار گیری یک روند مناسب اکتشاف انتظار داریم اینست که می‌تواند انتظارات و چشم اندازهای افراد نامعین را افزایش دهد. تنها هدف عمومی که می‌توانیم در نظم اجتماع دنبال کنیم، ساختار یا نظم انتزاعی و خود جوش است که نتیجه اکتشاف ماست» (Hayek, 2002:13-15).

این نظم در همه ارکان جامعه قابل مشاهده است. خانواده- انجمن‌ها، بنگاه‌ها و تمام نهادهای عمومی و حتی دولت به نوبه خود در نظم خودجوش گسترده‌تر ادغام شده‌اند. نظم خود جوش، دستوری ایجاد نمی‌شود زیرا با سیاست‌های دستوری نمی‌توان نظم پایدار در یک سازمان یا جامعه ایجاد کرد. نظم خود جوش مبتنی بر معرفت‌های پراکنده و متفاوت آحاد یک سازمان یا جامعه خواهد بود. نظم تزریقی و دستوری به دنبال یکسان سازی و اعطای امتیاز مساوی به همه افراد یک جامعه است و این باعث رفتارهای متفاوت حکومت با افراد جامعه می‌شود، در صورتیکه جامعه مبتنی بر نظم خود جوش در مقابل سیاست‌های توزیعی و آمرانه حکومتی قرار دارد.

در نظم دستوری، دولت به دنبال توزیع انحصاری عدالت است و در نظم خودجوش، دولت به دنبال توزیع استحقاقی عدالت است.

بطور کلی نظم مصنوعی و دستوری که مقابل نظم طبیعی و خودجوش قرار دارد مبتنی بر عقلانیت محض طراحی شده است که خواستار برنامه‌ریزی کلی برای تمامی افراد جامعه است. دولت‌های سوسیالیستی نمونه بارز چنین مشی تمرکزگرا بودند، اما نظریه نظم خودجوش نگاهی حداقلی به دولت در عرصه سیاسی و اقتصادی دارد و مخالف هر گونه اقتصاد دولتی و دستوری است.

بحث عملی

الف) ایدئولوژی‌های سیاسی و گرایش به سمت سیاست‌های واحد اقتصادی

طی دهه ۱۹۷۰ میلادی عقاید کینز و اقتصاد دستوری به شدت مورد نقد محافظه کاران قرار گرفت و رگه‌هایی از لیبرالیسم و محافظه کاری با هم ترکیب شد و راست نو را پدید آورد. این ایده بر بسیاری از کشورهای غربی تأثیر گذار بود. در انگلستان، دولت تاچر نماد تفکر راست نو در دهه ۸۰ میلادی بود. احترام به مذهب، خانواده، حفظ سنت‌ها، دفاع از دولت حداقلی و اقتصاد بازار از ویژگی‌های تاچریسم در آن ایام بود.

محافظه کاری نو در ایالات متحده آمریکا با ظهور ریگانیسم قدرت و محبوبیت یافت، که با بازگشت به اصول اقتصاد آزاد و در ترکیب با نئولیبرالیسم، راست نو را تقویت نمود. «عنوان راست نو به ویژه درباره ی سیاست های حزب محافظه کار انگلستان در دوران تاچر و حزب جمهوری خواه آمریکا در دوره ریگان به کار رفته است. به طور کلی راست نو از لحاظ اقتصادی و سیاسی لیبرال است. یعنی بر آزادی اقتصادی، کاهش مالیات، بازار آزاد و دولت محدود تأکید می‌کند، ولی از نظر اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، محافظه کار است و از حفظ نابرابری‌های طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی شهروندان، دولت نیرومند، اصول مذهبی، خانواده به منزله بنیاد جامعه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند. از نظر اجتماعی نیز با کار زنان خانه‌دار و آزادی‌های جنسی و جنبش فمینیسم مخالفت می‌ورزد» (ب، بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۸۶).

اوضاع اقتصادی و سیاسی پایان قرن بیستم، زمینه‌ای مساعد را برای خوش بینی ایدئولوژی‌های راست و محافظه کار فراهم ساخت. پذیرفتن اقتصاد بازار آزاد از سوی بسیاری از دولت‌ها و فروپاشی رژیم‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اضمحلال شوروی به تقویت سیاست‌های راست گرایانه کمک شایانی نمود.

پذیرش سیاست‌های لیبرالیسم نو از سوی بسیاری از دولت‌ها پس از دهه ۷۰ میلادی باعث شد که فوکویاما نظریه پرداز آمریکایی، در سال ۱۹۸۹ میلادی قرن آینده را قرن پایان ایدئولوژی‌ها و فراگیری لیبرال- سرمایه داری بنامد.

اما اندرو هیوود، محافظه کاران و اقتصاد بازار آزاد را در قرن بیست و یکم با چالش‌هایی اساسی روبرو می‌بیند.

«چگونه محافظه کاری در یک عصر پسا سوسیالیسم همچنان مطرح باقی بماند؟ یک مشکل دیگر، ناشی از کارایی اقتصادی دراز مدت فلسفه بازار آزاد است. ایمان به بازار آزاد، به لحاظ تاریخی و فرهنگی محدود بوده است. اشتیاق به کاپیتالیسم آزاد از نظارت دولت، یک پدیده کلاً بریتانیایی- آمریکایی است که در طول قرن نوزدهم، هم‌راه با لیبرالیسم، به نقطه اوج خود رسید، و در اواخر قرن بیستم در قالب راست نو احیاء شد. حذف دولت از حیات

اقتصادی، شاید که انگیزه‌ها را تیز می‌کند، رقابت را شدت می‌بخشد و کار فرمایی‌گرایی را گسترش می‌دهد، اما دیر یا زود معایب آن آشکار خواهد شد، به ویژه عمر کوتاه این حذف، حجم اندک سرمایه‌گذاری، وسیع‌تر شدن نابرابری‌ها و محرومیت اجتماعی است، درست همانطور که لیبرال‌ها بالاخره به این شناخت دست یافتند که بازار آزاد یک بن‌بست اقتصادی است، محافظه‌کاران در قرن بیست یکم نیز شاید همان درس را بیاموزند» (هیود، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۶).

سوسیالیست‌ها تا دهه ۸۰ میلادی عمدتاً به دولت قوی، برنامه‌ریز و گسترده در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی معتقد بودند. جنگ جهانی دوم عاملی مهم در محبوبیت و پذیرش دولت‌های فراگیر و برنامه‌ریز از سوی ملل غرب به شمار می‌رفت. پس از جنگ جهانی دوم، دولت‌های رفاه، خدمات اجتماعی وسیعی را بر عهده گرفتند. دولت‌های رفاه ترجیح مصلحت عمومی بر منفعت شخصی را مقدم می‌شمردند. اما این نظام‌ها در بلندمدت قادر به اداره جامعه نبودند. مثلاً در حوزه اقتصاد بازار، دخالت دولت باعث تغییر سود و زیان به سمت انحصارات دولتی شد و افراد قادر نبودند که به تنهایی برای سود و زیان خود تصمیم بگیرند. این نظام‌ها باعث بهم ریختن نظم طبیعی و خودجوش اقتصاد بازار شدند. اما در اواخر قرن بیستم با گونه‌هایی از سوسیالیسم مواجه بوده‌ایم. منتقدان سوسیالیسم قدیمی در انتقاد از این مکتب، تجربه کشورهای اروپای شرقی و شوروی را مورد استفاده قرار می‌دهند و معتقدند که نظام‌های سوسیالیستی اروپای شرقی توتالیتر و فراگیر بودند، اما سوسیالیسم در کشورهای اروپای غربی با دموکراسی و حقوق بشر قرابت بیشتر دارد.

سوسیال دموکراسی بر حقوق فردی و آزادی تاکید می‌کند و همچنین با دفاع از برابری، اقتصاد بازار و دولت ناظر و حداقلی، راه سوم را برگزیده است. در انگلستان حزب کارگر با تأسی از آموزه‌های گیدنز (Anthony Giddens) جامعه‌شناس معروف در چندین سال متوالی نظر مساعد رای دهندگان انگلیسی را با خود به همراه دارد.

سوسیالیست‌های جدید هیچ‌گاه برای دولت، مسئولیت حداکثری قایل نیستند و به تکرر اجتماعی اعتقاد دارند و به جنبش‌های جدید اجتماعی از جمله اکولوژیست‌ها، فمینیست‌ها و گروه‌های قومی نیز توجه می‌کنند.

تا پیش از فروپاشی بلوک شرق و شوروی سابق، گرایش‌های راست و چپ در تضادی ایدئولوژیک و غیر قابل گذشت با یکدیگر در نزاع بودند. گرایش‌های راست از دولت حداقلی، بازار آزاد، دموکراسی و حفظ حقوق شهروندان دفاع می‌کردند و چپ‌ها از دولت حداکثری، اقتصاد دولتی و دموکراسی کنترل‌ی.

با آغاز دهه ۹۰ میلادی بسیاری از دولت‌ها، ساخت رفاهی را مانع اساسی در تحقق خلاقیت‌های فردی، آزادی و نظم خودجوش و گسترش فقر دیدند و به ایجاد اقتصاد بازار آزاد، دولت حداقلی و دموکراسی کمک فراوان نمودند.

توجه ویژه به دولت حداقلی و اقتصاد بازار در قالب گرایش‌های نئولیبرال‌ها، نئوآنارشیست‌ها، نئومحافظه‌کارها و راست‌ها دیده می‌شود. در سال‌های پایانی قرن بیستم، محافظه‌کاران که حامی دولت نیرومند بودند به گرایش اقتصاد بازار نزدیک‌تر شده و همراه با نئولیبرال‌ها، نئوآنارشیست‌ها و راست‌ها نو به سوی دولت کوچک روی آوردند. سوسیالیست‌ها نیز به همین ترتیب از سیاست دولت فراگیر و اقتصاد دستوری دست برداشته و سیاست اقتصاد بازار را پذیرفتند.

به نظر می‌رسد با شکست راست افراطی و ناسیونال سوسیالیسم در اواخر دهه ۴۰ میلادی، شکست دولت‌های رفاهی در دهه ۷۰ میلادی و پایان جنگ سرد به همراه فروپاشی بلوک شرق و شوروی سابق در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، عصر نزاع‌های ایدئولوژیک کم‌رنگ شد و بسیاری از ایدئولوژی‌ها دریافتند برای ادامه حیات چاره‌ای جز پذیرش بعضی از الزامات و تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ندارند.

گرایش‌های راست و چپ با چرخشی ایدئولوژیک و پذیرش سیاست‌های واحد اقتصادی به لحاظ نظری و عملی، نظم بازار را تنها راهکار رشد اقتصادی و رفع فقر، جایگزین سیاست‌های اقتصاد رفاهی و سوسیالیستی کردند و باعث گسترش مسئولیت‌های جامعه شدند.

ب) عوامل مؤثر بر هماوایی ایدئولوژی‌های سیاسی

ب-۱) عوامل داخلی

۱- نارضایتی از وضعیت اقتصادی

دولت‌های رفاه به دنبال ایجاد حداقل سطح زندگی و سطح اشتغال، فعالانه در اقتصاد دخالت می‌کردند. تأسیس سازمان‌های برنامه‌ریزی، توزیع درآمد، افزایش دستمزد، ملی کردن صنایع و اعطای تسهیلات گسترده از اهم سیاست‌های اجرایی دولت‌های رفاه بود.

جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) یکی از مهم‌ترین نظریه پردازان اقتصاد رفاهی در دهه ۳۰ میلادی معتقد بود که دولت برای کنترل تورم و نگه داشتن سطح اشتغال و افزایش رفاه عمومی، بایستی بی‌محابا در توزیع درآمدها و وضع مالیات‌ها نظارت کامل اعمال نماید.

جنگ جهانی دوم نیز در موفقیت برنامه‌ریزی دولتی کمک بسیاری کرد. تورم و رکود پیش آمده در دهه ۷۰ میلادی، شکست دولت‌های رفاه را تسریع ساخت.

گیدنز معتقد است:

«یکی از مهم‌ترین ضعف‌های ساختاری دولت رفاه پس از جنگ جهانی دوم، در رابطه ظریف میان ارتقای سطوح کارایی اقتصادی و کوشش‌هایی در جهت باز توزیع منابع، نهفته است. نظام‌های رفاهی ثابت کرده‌اند که نه تنها در باز توزیع ثروت و درآمد چندان موفقی نیستند، بلکه خود دولت رفاه تا اندازه‌ای وسیله‌ای شده است برای پیشبرد منافع یک طبقه متوسط دامنگستر» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۲۳۷).

پس از دهه ۷۰ میلادی، به سبب ناکارآمدی دولت‌های رفاه در کنترل بحران اقتصادی، دولت‌های اروپای غربی، سیاست پولی را جایگزین سیاست‌های اقتصاد کینزی نمودند. فریدمن و هایک با تاکید بر اقتصاد بازار، ویژگی خود تنظیم‌کنندگی و خودجوش بازار را از مهم‌ترین عوامل ایجاد ثبات در قیمت‌ها مطرح کردند. افول سیاست‌های کینزی و پذیرش گرایش‌های بازار توسط دولت‌ها در نهایت، باعث همه‌گیری این ایده در دنیا شد.

۲- سرخوردگی ایدئولوژیک

پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و شوروی، ایدئولوژی‌های راست و چپ را با بحران مواجه ساخت. با فروپاشی دولت‌های رفاه و فراگیر، ایجاد آرمان دولت متمرکز برای رفع کامل فقر و توسعه بزرگ به همراه اندیشه‌های چپ با بحران هویتی روبرو گشت. پایان جنگ سرد باعث از میان رفتن اتهامات کمونیستی و سرمایه‌داری این دو گرایش‌ها نسبت به یکدیگر شد. در عصر اوج ایدئولوژی‌ها، عضویت در احزاب بزرگ از اهمیت بسیار برخوردار بود. اما از دهه ۹۰ میلادی به بعد عضویت در احزاب رسمی جای خود را به عضویت خودجوش در جنبش‌های اجتماعی و انجمن‌های مردمی داد. بسیاری از امور که تا پیش از این خارج از چارچوب ایدئولوژی‌های رسمی قابل بررسی نبود، با آغاز دهه ۹۰ میلادی از اهمیت برخوردار شد. گروه‌های اکولوژیستی، فمینیستی و حقوق بشری از این‌گونه‌اند.

این گروه‌ها در پایان قرن بیستم به عنوان رقبای اصلی ایدئولوژی‌های مسلط سیاسی، باعث تغییر نگاه ایدئولوژی‌های راست و چپ نسبت به اقتصاد و سیاست شدند. فجایع انسانی و اقتصادی برآمده از حکومت فاشیسم و نازیسم به همراه حکومت توتالیتار شوروی سابق باعث گشت که بسیاری از اندیشمندان در اواخر قرن بیستم با تردید به مقوله ایدئولوژی‌ها بنگرند.

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بسیاری از نویسندگان را بر آن داشت که به صراحت از عصر پایان ایدئولوژی‌ها سخن بگویند.

پایان تاریخ که توسط فوکویاما در سال ۱۹۸۹ میلادی مطرح شد، تفوق لیبرالیسم غرب بر تمامی رقابیش و همه‌گیری اقتصاد بازار و سرمایه‌داری را برای همه ملل اجتناب‌ناپذیر می‌دانست.

اما به نظر می‌رسد ظهور جنبش‌های رادیکال مذهبی در مناطقی از جهان از جمله خاورمیانه به نوعی احیای ایدئولوژی‌ها باشد. ایدئولوژی‌هایی که با گم‌گشتگی هویتی، فرهنگ غرب را به جنگ می‌طلبند. ظهور بن‌لادیسیم از اینگونه است. بنابراین نمی‌توان پایان تاریخ را باور کرد. پیش از این نیز بسیاری بر این باور بودند که سوسیالیسم در قرن بیستم پیروز خواهد شد.

لیوتار معتقد است که به روایت‌های بزرگ باید شک کرد. یعنی اینکه نمی‌توان یک حقیقت مطرح شده از ایدئولوژی‌ها را برای تمام جوامع عمومیت داد. در عصر جدید، جامعه در بسیاری از فرا روایت‌ها حل شده است که ایدئولوژی‌های بزرگ هم یک روایت در کنار روایت‌های دیگر است و چیزی به نام یقین وجود ندارد (نش، ۱۳۸۲: ۲۷۸).

ب-۲) عوامل خارجی

۱- جنبش‌های جدید اجتماعی (new social movement)

جنبش‌های جدید اجتماعی نقشی مهم در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر دارد. هم در حوزه مطالعات دانشگاهی و هم در عرصه جامعه از نقش آفرینان تحولات طی سال‌های اخیر بوده‌اند. این جنبش‌ها عمدتاً در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی در قالب مبارزات دانشجویی، فعالیت خود را آغاز کردند و در اواخر قرن بیست در قامت جنبش‌های فعال در عرصه‌های جامعه مدنی باعث توجه ایدئولوژی‌های راست و چپ به این مقوله شدند.

از مهمترین ویژگی‌های این جنبش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. «غیر ابزاری، یعنی بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های جهانشمول و اغلب اعتراض‌آمیز نسبت به وضعیت اخلاقی و نه نماینده منافع مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص.
۲. بیشتر به سوی جامعه مدنی جهت‌گیری شده‌اند نه دولت.
۳. این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازماندهی شده‌اند، حداقل در بعضی از زمینه‌ها از سلسله مراتب، بوروکراسی و حتی گاهی اوقات از قرار دادن شرایط برای عضویت اجتناب می‌کنند.

۴. این جنبش ها به شدت به رسانه های جمعی متکی اند و از طریق آنها درخواست هایشان مطرح می شود، اعتراضاتشان نمایش داده می شود و اندیشه هایشان برای تسخیر اندیشه و احساس عمومی به گونه ای موثر بیان می گردد (همان: ۱۳۲).

فمینیسم (طرفداران حقوق زنان)، یکی از جنبش های فعال در عرصه جامعه مدنی است که خواستار رفع تبعیض نسبت به زنان هستند.

اینان بر این مبنا که هر چیز شخصی، سیاسی است به دنبال حضور زنان در همه عرصه های زندگی شخصی و اجتماعی اند.

فمینیست های جهانی نیز به تشویق زنان در نهادهای لیبرال دموکراسی تاکید فراوان دارند. این فقط به فعالیت نهادهای دولتی، مربوط نمی شود، بلکه روابط میان افراد، حتی روابط شخصی هر کس، منعکس کننده موقعیت عمومی گروههای وسیع تری است که این افراد جزئی از آنها هستند. بنابراین، بسیاری از طرفداران حقوق زنان با انکار سیاست رسمی، مبادرت به ساختن سیاست جدید در قبال مسایل مختلف پرداخته اند. سیاستی غیر رسمی و متکی به شبکه ای از روابط پیچیده افراد و گروههای خودجوش که بر سیاست رسمی و دولت ها تأثیر گذار خواهند بود.

پس از دهه ۷۰ میلادی و با روی کار آمدن دولت های راست نو و محافظه کار در انگلیس و آمریکا، فمینیسم با انتقادهای شدید روبرو شد. محافظه کاران از نظر اخلاقی و مذهبی شدیداً طرفدار حفظ سنت ها و تحکیم نهاد خانواده هستند و با آزادی های جنسیتی و استقلال طلبی زنان به شدت مبارزه می کنند. دولت های تاچر و ریگان در دهه ۱۹۸۰ میلادی، آشکارا با فمینیسم و نهضت زنان به مخالفت برخاستند و بر نقش سنتی زنان و نهاد خانواده تاکید کردند. البته دخالت های دولت در نهاد خانواده با اصل نظم خودجوش هایک در تضاد است. زیرا دولت ها نایستی با دخالت خود در نظم موجود در خانواده باعث تغییر هنجارهای خودجوش شوند.

دولت های تاچر و ریگان از سویی اقتصاد بازار را پذیرفته و از سویی دیگر خواستار دخالت دولت در حفظ نهادها و ارزش های سنتی یک جامعه بودند.

در سال های اخیر توجه فمینیست ها به حقوق سیاسی متمرکز بوده است. این جنبش هم دخالت های حمایتی و رفاهی دولت های رفاه را به جهت حمایت از زنان، آسیب به زنان می داند و هم سیاست های فشار محافظه کاران به زنان در قبال پذیرش مسئولیت بیشتر در حفظ خانواده و ارزش های سنتی را به شدت رد می کند.

به همین منظور محیط سیاست از نظر این جنبش بایستی از حالت مردانه خارج شده و زنان بتوانند در پست های سیاسی و مناصب مهم حکومتی مشارکت نمایند.

در هر صورت فمینیست‌ها با اقتصاد بازار و آزادی فردی لیبرال‌ها موافق‌اند و در چند سال اخیر با فشار بر دولت‌های محافظه‌کار غربی، خواهان برقراری آزادی تصمیم‌گیری در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هستند.

کنفرانس ۱۹۹۵ میلادی در پکن را می‌توان نقطه اوج خواست‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی زنان در دنیا تلقی کرد که در سال‌های اخیر رنگ و بوی واقعیت به خود گرفته است. جنبش‌های زیست محیطی نیز به چند محور اساسی از جمله حفظ حقوق شهروندی، حفظ طبیعت، حمایت از افراد در قبال سلاح‌های کشتار جمعی و جامعه مدنی جهانی تاکید فروان دارد.

محیط زیست گرایان طی قرن بیستم با موافقت‌ها و مخالفت‌هایی روبرو شدند. «اول محیط زیست گرایان طرفدار بازار آزاد که توجه کمتری به مسایل زیستی دارند و راه‌حل همه مشکلات را ساز و کار بازار می‌بینند. دوم مصلحت‌جویان محیط زیست گرا بر این اعتقاد است که اگر می‌خواهیم توسعه پایدار تحقق پذیرد، لزوماً باید تغییراتی در نظام‌های اجتماعی - اقتصادی خود صورت دهیم و در این راه، بسته به نوع و ماهیت مسأله، از ابزارهای مختلفی استفاده کنیم: بازار - دولت - یا هر دو، و در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی» (فیتس پاتریک، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

طرفداران محیط زیست از اواخر قرن بیستم با نظریه پردازی و اعمال نفوذ بر سیاست، خواهان توجه و حقوق بیشتری بوده‌اند. حزب سبزها در آلمان که طرفدار سرسخت سیاست‌های محیط زیستی است، توانست در مجلس ملی آلمان صاحب کرسی شود. «سبزها با ایدئولوژی‌های دیگر راست و چپ به یکسان با گرایشی کاملاً انتقادی برخورد می‌کنند. اینان نه تنها از آموزه‌ها و باورهای مشخص ایدئولوژیهای دیگر انتقاد می‌کنند، بلکه از فرضیات بررسی نشده آنها نیز کمتر از این انتقاد نمی‌کنند. مثلاً فرضیات مربوط به طبیعت و رابطه انسان با طبیعت را که در چندین ایدئولوژی جدید مشترک است، در نظر بگیرید. لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها و محافظه‌کاران فردگرا نگرش مشابهی درباره طبیعت دارند و از پیروزی یا سلطه روزافزون انسان بر طبیعت شادند» (بالودگر، ۱۳۸۲: ۳۷۳).

سبزها معتقدند که لیبرال‌ها و کمونیست‌ها دیدگاهی انسان‌مدارانه دارند و رشد اقتصادی و بهره‌برداری را بر حفاظت از محیط زیست ترجیح می‌دهند و باعث نابودی طبیعت و فجایع انسانی می‌شوند. جنبش سبزها (green movement) با شعار نه چپ و نه راست، و فراتر از آن، عقاید راست و چپ را زیر سؤال برده است.

بطور کلی احزاب سبز، به نظام سیاسی دموکراتیک و غیر متمرکز معتقدند و مخالف انسان‌گرایی ایدئولوژی‌های راست و چپ هستند.

محیط زیست گرایان در چند سال اخیر توانسته‌اند با دخالت در عرصه سیاسی و شرکت گسترده در انتخابات، بر پویش سیاسی دولت‌ها تأثیر گذاشته و باعث توجه ایدئولوژی‌های راست و چپ به خواسته‌های خود شوند.

به نظر می‌رسد کشمکش میان دولت‌ها و جنبش‌های جدید اجتماعی باعث تعدیل در رفتارهای اقتدارگرایانه بسیاری از دولت‌ها در قرن بیستم شده است و این جنبش‌ها هم اکنون از مؤلفه‌های اصلی قدرت در کشورهای غربی به شمار می‌روند.

۲- فروپاشی بلوک شرق و شوروی سابق

سقوط رژیم‌های کمونیست اروپای شرقی از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی که با مرگ بسیاری از دولت‌های مارکسیست - لنینیست در کشورهای بلوک شرق همراه بود، ساختار دو قطبی جهان را تغییر داد.

اقتصاد سوسیالیستی و شوروی و اقمارش، انعطاف پذیرش اقتصاد بازار را نداشت. اقتصاد سوسیالیستی با قدرت پلیس مخفی، بسیاری از سرمایه‌داران را نابود ساخت. کمونیست‌ها درک درستی از سرمایه‌داری نداشتند. به عقیده پوپر کمونیست‌ها با سرمایه‌داران دشمن بودند و آنها را عامل مصیبت جوامع خود می‌دانستند، در صورتی که مارکس «گفته بود که سرمایه‌داری نوعی ماشین است که در آن، سرمایه‌دارها هم مثل کارگران گرفتارند و قادر به هیچ کاری جز آنکه ماشین دیکته می‌کند، نیستند. مارکس در واقع، این عقیده را که سرمایه‌داران اشخاص بدی هستند که خبیثانه دیگران را استثمار می‌کنند، مارکسیسم عوامانه می‌خواند» (بوستی، ۱۳۷۹: ۳۵).

پایان جنگ سرد و فروپاشی ابر قدرت شوروی در دهه ۹۰ میلادی، در حقیقت سقوط اقتصاد سوسیالیستی و حکومت فراگیر و بسته‌ایی بود که تمام پیش‌بینی‌ها و ارزیابی‌های طی چندین دهه را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

با سقوط بلوک شرق، اقتصاد لیبرالیستی و دموکراسی سیاسی توانست مهم‌ترین رقیب مخالف را به تاریخ بفرستد و از آن به بعد بسیاری از دولت‌ها رویه‌ای دموکراتیک را پیش گرفتند.

«سهم کشورهای دموکراتیک از ۲۵ درصد در سال ۱۹۷۶ میلادی به ۴۵ درصد در ۱۹۹۰ میلادی و ۶۸ درصد در ۱۹۹۲ میلادی افزایش یافت و هنوز هم رو به افزایش است» (لفت و بیچ، ۱۳۷۸: ۱).

لنین در سال ۱۹۱۷ میلادی با برنامه ایجاد نظم سوسیالیستی به قدرت رسید. نظم سوسیالیستی مبتنی بر ایجاد نظم از بالا توسط دولت است که که همه ظرفیت‌های جامعه را در

برمی‌گیرد و این نگرش در تضاد با نظم اقتصاد لیبرال و بازار است که نظمی خودجوش را در درون خود نهفته دارد. اندیشه اقتصاد بازار پس از چندین دهه، نظم سوسیالیستی لنین را از میان برداشت.

در حقیقت چپ‌ها، در دهه ۹۰ میلادی با پذیرش نظم خودجوش و اقتصاد بازار، بطور نظری و عملی به نئولیبرالیسم بازار نزدیک شدند و البته این تحول در طول زمان و با هزینه‌های اجتماعی و انسانی تأسف‌باری به بار نشست.

۳- جهانی شدن (Globalization)

پویش جهانی شدن، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، محیط زیست و روابط آدمیان را دستخوش تغییرات بزرگ و آنی کرده است. جهانی شدن با ایجاد شهرهای بزرگ، رسانه‌ها، ارتباطات ماهواره‌ای، اینترنت و بازارهای بزرگ مصرف ارتباط نزدیکی دارند. توسعه در غرب، رسیدن از یک نقطه مشخص به نقطه دیگر نبوده است. توسعه در آن دیار در دوران جدید امر یکنواختی نبوده و به همراه خود ارتعاش، تنوع و تکثر را به همراه داشته است. در پویش جهانی شدن هر آنچه که در غرب با ثبات بود، دود شد و به هوا رفت.

یکی از وجوه بارز جهانی شدن، حاکم شدن روح بازار بر همه تعاملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. یعنی بدون حضور بازار جهانی و شرکت‌های چند ملیتی نمی‌توان جامعه جدید را به قضاوت گذاشت. مانوئل کاستلز جهانی شدن را عصر اطلاعات و بهم پیوسته اقتصاد جهانی معرفی می‌کند.

«دنیای و زندگی ما به دست جریان‌های متضاد جهانی شدن و هویت شکل می‌گیرد. انقلاب تکنولوژی اطلاعات و بازسازی ساختار سرمایه‌داری، شکل تازه‌ای از جامعه یعنی جامعه شبکه‌ای را پایه گذارده است. وجه بارز این جامعه، جهان شمول شدن آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی است که اهمیت استراتژیکی قاطعی دارند، شبکه‌ای شدن سازمان و انعطاف‌پذیری و بی‌ثباتی کار و فردی شدن نیروی کار، و نیز فرهنگ مجاز واقعی که از نظام رسانه‌ای فراگیر، بهم پیوسته و متنوع بوجود آمده است» (کاستلز، ۱۳۸۱: ۱۷).

به نظر وی ما با دنیای جدیدی روبرو هستیم که حرص و آز و نوآوری و امید از مشخصه‌های آنست.

اندرو هیود نیز جهان شدن را پدیده‌ای مبتنی بر اقتصاد بازار می‌داند:

«از لحاظ فرهنگی، همزمان با افزایش سفرهای هوایی، جهانگردی، فعالیت تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینترنت، جهانی شدن به معنای یک جامعه مبتنی بر بازار آزاد است و گاهی از آن به عنوان مکدونالدیزه کردن (Mc Donaldisation) دنیا یاد می‌شود. در شرایطی که مردم در

نقاط مختلف جهان، فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی یکسان را از طریق ماهواره‌ها تماشا می‌کنند، غذای مشابه می‌خورند، از ورزش‌های یکسان لذت می‌برند و نظایر آن، آیا ملت‌ها را می‌توان باز هم بعنوان موجودیت‌های هدفمند به شمار آورد؟» (هیود، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

جهانی شدن اقتصاد باعث کاهش کنترل دولت - ملت بر سیاست اقتصادی شده و در فروپاشی دولت کینزی موثر بوده است. دولت در وضعیت گذشته با اتحادیه‌های کارگری، رهبران تجاری و شرکت‌ها بر سر نرخ دستمزد و ... به چانه‌زنی می‌پرداخت. اکنون در عصر جهانی شدن دولت با ابر دولت‌هایی متشکل از شرکت‌های چند ملیتی مواجه است که خود رهبری بازارهای بین‌المللی را بر عهده دارند.

طی دو دهه اخیر نهادهای مالی جهانی، از جمله صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به شدت حامی آزادسازی اقتصادی هستند. امروزه بودجه شرکت‌های فراملیتی و بنگاه‌های تجاری از بودجه بسیاری از دولت‌های ملی بیشتر است این شرکت‌ها به ابتکار عقل جمعی، عملاً بی دولت مدیریت می‌شوند و باعث تغییر تقسیم کار بین‌المللی و وابستگی آن به اقتصاد بازار شده‌اند.

با حاکم شدن اقتصاد بازار در عرصه جهانی، راست و چپ نیز تحولات جدید را پذیرفتند. لیبرالیسم اساساً از ابتدا باعث گسترش اقتصاد بازار شد و محافظه‌کاران، راست جدید و آنارشیست‌ها نیز با حاکم شدن بازارهای بین‌المللی موافقت، سوسیالیست‌ها نیز پس از دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، دیدگاه اقتصاد بازار را در صدر برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دادند. پویای جهانی شدن نیز در سرعت پذیرش سیاست‌های اقتصاد بازار از سوی ایدئولوژی‌های راست و چپ بسیار موثر واقع شد.

نتیجه

در این گفتار کوشیدیم برای دستیابی به فهم نظری ژرف‌تر از تأثیر اندیشه‌ی هایک بر ایدئولوژی‌های راست و چپ، از نظریه‌های سیاسی هنجاری و انتخاب عقلایی در علوم سیاسی بهره بگیریم.

از همین چشم‌انداز نظری، نخست این نظریه‌ها را توضیح دادیم. در تبیین نظریه هنجاری به ناکامی دولت‌های رفاه در دهه ۷۰ میلادی اشاره شد. اینکه این نظریه چگونه تحت تأثیر نویسندگانی چون رالز، نوزیک و هایک توسعه پیدا کرد.

نظریه انتخاب عقلایی، نیز متأثر از علایق و سودمندی انسان‌ها است. براساس این نظریه انسان‌ها نگاهی سود محور به مسایل دارند و موضوع آن انتخاب‌های اجتماعی و سیاسی مبتنی بر منفعت شخصی است.

در دهه ۸۰ میلادی رأی دهندگان اروپایی و آمریکایی همزمان با ضعف دولت های رفاه به سیاست های اقتصاد بازار توجه کرده و سیاستمداران حامی آن را برگزیدند. نظم خودجوش اقتصادی هایک یکی از عوامل موثر بر نزدیکی ایدئولوژی های راست و چپ شد. این نظم به وفور در اقتصاد بازار مشاهده می شود. بدین ترتیب رأی دهندگان براساس انتخاب های فردی، آگاهانه و سود محور اقتصاد بازار را پذیرفتند. در ربع آخر قرن بیستم در پی تحولاتی که در دولت های غربی ایجاد شد، گرایش به سوی سیاست های واحد اقتصادی از سوی راست و چپ را تسریع کرد.

نارضایتی از وضعیت دولت های رفاهی دهه ۷۰ میلادی، جهانی شدن و فروپاشی شوروی به همراه سرخوردگی و بحران ایدئولوژی ها و ظهور جنبش های جدید اجتماعی از مهم ترین عوامل هماوایی ایدئولوژی های سیاسی راست و چپ شد و سبب گردید که این ایدئولوژی ها سیاست های واحد اقتصادی را برگزینند.

تأثیرپذیری ایدئولوژی های راست و چپ از نظم خودجوش اقتصادی هایک، پیامدهایی نیز داشت.

کمرنگ شدن ایدئولوژی ها و کم شدن اختلافات راست و چپ و اتخاذ سیاست های واحد اقتصادی از اینگونه اند.

از منظر چشم انداز تکنولوژیک و رسانه ای هر دو گروه با پذیرش توسعه شبکه اطلاعاتی و رسانه ها و ماشینی شدن جامعه موافق هستند.

از منظر چشم انداز محیط زیست و مبارزه با سلاح های کشتار جمعی، هر دو گروه با برنامه های مشخص و مدون با تصویب و اجرای قوانین حمایتی، دغدغه های این گروه ها را مد نظر دارند.

هر دو گرایش، دموکراسی را به عنوان اصل اساسی سیاسی جامعه خود برگزیده اند و دغدغه های اکولوژیست ها، طرفداران صلح و حقوق بشر را بیش از پیش مورد توجه قرار می دهند.

از منظر چشم انداز بازارهای مالی، راست و چپ سازوکار بازار اقتصادی را برای اداره جامعه پذیرفته اند، اما چپ ها بیش از راست ها معتقد به برابری و عدالت اجتماعی هستند.

بطور کلی راست و چپ در دهه ۹۰ میلادی به بعد، با پذیرش دولت حداقلی و نظم خودجوش اقتصادی در اقتصاد بازار بسیاری از مسئولیت های خود را به بخش خصوصی واگذار کردند و از نظر بازارهای مالی، حفظ محیط زیست و فعالیت رسانه ای در سپهر جهانی شدن با کم کردن اختلافات خود سیاست های کم و بیش واحدی را برگزیدند.

اما آنچه که هایک گسترش عدالت را در سپهر جهانی شدن اقتصاد بازار دنبال می‌کند با تردیدهای اساسی روبروست. واقعیت اینست که به سختی می‌توان هنجارهای سنتی، نهادهای خانوادگی و مذهب را در کنار نظام سرمایه‌داری بازار آزاد، فربه، کارآمد و استوار نگاه داشت.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی:

۱. بال، ترنس، دگر، ریچارد. (۱۳۸۲) ایدئولوژی های سیاسی و آرمان دموکراتیک، ترجمه احمد صبوری، ج اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۲. بشیریه، حسین. (۱۳۸۲) لیبرالیسم و محافظه‌کاری (تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم)، ج دوم، چ چهارم، تهران: نشر نی.
۳. -----"دیباچه ای بر فلسفه عدالت" ناقد، سال اول، ش ۱، (اسفند ۱۳۸۲): ۳۵-۳۴.
۴. بوستی، جیانکارلو. (۱۳۷۹) درس‌های قرن بیستم (دو مصاحبه و دو گفتار منتشر نشده از کارل پوپر)، ترجمه هرمز همایون‌پور، ج اول، تهران: نشر فرزانه روز.
۵. غنی نژاد، موسی. (۱۳۸۱) درباره هایک، ج اول، تهران: نشر نگاه معاصر.
۶. فوریت، موری و موریس کینز - ساپر، (۱۳۸۰) نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم، ترجمه عبدالرحمن عالم، ج اول، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۷. فینش پاتریک، تونی، (۱۳۸۳) نظریه رفاه (سیاست اجتماعی چیست؟)، ترجمه هرمز همایون‌پور، ج دوم، تهران: نشر گام نو.
۸. کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۶) تاریخ فلسفه (از بتام تاراسل)، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ج هشتم، ج دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
۹. کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۱) عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه حسن چاوشیان، ج اول، تهران: طرح نو.
۱۰. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲) فراسوی چپ و راست، ترجمه محسن ثلاثی، ج اول، تهران: علمی.
۱۱. لفت ویچ، آدریان. (۱۳۷۸) دموکراسی و توسعه، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، ج اول، تهران: طرح نو.
۱۲. مارش، دیوید، استوکر، جری. (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، ج اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. نش، کیت. (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (جهانی شدن، سیاست، قدرت)، ترجمه محمد تقی دلفروز، ج دوم، تهران: کویر.
۱۴. هایک، فریدریش فون. (۱۳۸۲) در سنگر آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ج اول، تهران: لوح فکر.
۱۵. هیوود، اندرو، (۱۳۸۳) درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی (از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب - خارجی :

- 1.Hayek, F.A.(1949) Individualism and Economic Order. London:Routledge & Keagan.
- 2.Hayek. F.A: (1945), *The use of knowledge in society*, The American economic review, Volume35, Issue4 (Sep, 1945).

-
- 3.Hayek. F.A. "*Competition as a Discovery procedure. translated By Marcelus S.Snow.*"
The Quarterly Journal of Austrian economics.Vol.5,No3(summer2002).